

الشرح المبرم



فصل

بدان که مقام مرد نسبت به مقام زن مقام عقل را دارد نسبت به نفس چرا که خدا در قرآن می‌فرماید خلق لکم من انفسکم ازواجاً یعنی برای شما زنان از نفسهای شما خلقت کرده است و این است که در اخبار آمده است که حوا را از ضلع چپ آدم آفریدند و عوام ملاها و جهال چنان می‌پندارند که خداوند حوا را از دنده چپ آدم خلق کرد خدایی که آدم را ابتداءً خلق کرد قادر بود که حوا را هم ابتداءً خلق کند و از دنده آدم نکند چیزی را وانگهی از جزو تن او بیافریند که پیغمبر او خودش با خودش نکاح کند و زبان تشنیع در حکمت دراز شود بلکه مراد از ضلع آدم آن طینتی است که از جنس ضلع چپ آدم بود چون آدم دو ضلع داشت یکی ضلع راست که عقل او بود و یکی ضلع چپ که نفس او بود و بنای وجود انسان بر این دو ضلع است و مراد از ضلع دنده نیست پس چون حوا زوجه آدم بود از شعاع ضلع چپ او که نفس او بود خلق شده بود و هر انسانی که در این دنیا خلق شده است زن اصلی دارد که از شعاع نفس او خلق شده است و همان را در آخرت به او می‌دهند چرا که شعاع نفس اوست و بازگشتش به اوست لایق کسی دیگر نیست اما چون این دنیا خانهٔ اعراض است و آلودگی در آن حاصل شده است به سبب آلودگی بسا آنکه زنی که از نفس عمر و خلق شده باشد زید بگیرد و برعکس آیا نشنیده‌ای که خدا می‌فرماید در قرآن مردهای پاکیزه مال زنان پاکیزه‌اند و زنهای پاکیزه مال مردهای پاکیزه و زنهای خبیث مال مردهای خبیثند و مردهای خبیث مال زنهای خبیث پس زن خبیث از نفس مرد پاکیزه خلق نشده و مال او نیست اگرچه در این خانه آلودگی با هم نکاح کنند آیا نمی‌بینی که موسی صفورا را گرفت و فرعون آسیه را و حضرت پیغمبر ﷺ عایشه را گرفت و عثمان دختران پیغمبر را پس نکاح این دنیا معتبر نیست و در آخرت پاکیزه به پاکیزه برمی‌گردد و خبیث به خبیث به هر حال که زن از پهلوی چپ مرد

خلق شده است که نفس مرد باشد و مرد جهت عقل را دارد و زن جهت نفس را و مرد دو رسد عقل دارد و یک رسد نفس و زن دو رسد نفس دارد و یک رسد عقل از این جهت شهادت دو زن مثل یک مرد است و میراث دو زن مثل یک مرد است و از این جهت مرد حاکم بر زن است و نگاهدار اوست و زن باید مطیع مرد باشد نه برعکس پس مرد عقل است و زن نفس چرا که عقل در مرد غالب است و نفس در زن.

چون این مطلب را دانستی پس عرض می‌کنم که مقام حضرت امیر علیه السلام مقام عقل است نسبت به حضرت فاطمه علیها السلام و مقام حضرت فاطمه مقام نفس است نسبت به حضرت امیر علیه السلام و زوجه اصلی اوست در دنیا و آخرت چرا که هر دو معصومند و از یک نور خلق شده و از یک طینت چنانکه در زیارت جامعه می‌خوانی اَشْهَدُ اَنْ اَرُوْا حَكْمًا و نُوْرًا و طِيْنَتَكُمْ و اَحَدَةً یعنی شهادت می‌دهم من که روحهای شما و نور شما و طینت شما یکی است و خداوند این چهارده نفس شریف را پیش از کل مخلوقات خلقت کرده است به هزار هزار دهر وقتی که نه عرشی بود و نه کرسی و نه آفتابی و نه ماهی و نه زمینی و نه آسمانی پس حضرت فاطمه نسبت به مقام حضرت امیر مقام نفس را دارد اگرچه نسبت به کل مخلوقات بالاتر از فوآد ایشان باشد چنانکه خواهی یافت و حضرت امیر مقام عقل را دارد و شاید پیشترها از این کتاب و سایر کلمات ما دانسته باشید که عقل مقام معنی است و پنهانی است و نفس مقام صورت است و پیدایی است مثل عقل مثل اصل جسم پنهانی چوب است و مثل نفس مثل صورت آن که به شکل تخت باشد یا پنجره یا عصا یا در یا غیر آن و انسان از تخت همان صورت را بیند و اصل ماده که چوب باشد پنهان است آیا نمی‌بینی که تو از بدن زید همان رنگ و شکل و نرمی و زبری و سبکی و سنگینی و باقی صفات را ادراک می‌کنی و اصل جسم او دیده نمی‌شود و هرچه به ادراک ظاهر درمی‌آید همان صفت جسم است حال آن جسم به منزله عقل پنهانی است و آن صفتها و صورتها به منزله نفس است پس حضرت امیر مقام عقل و ماده را دارد و مقام صفت و رنگ و شکل و نفس ایشان مقام حضرت فاطمه است و همچنین آفتاب اصل، جسمی دارد که از چشم و ادراک برتر است و مقام صفتی و صورتی دارد که مقام درخشندگی و زردی و حرارت و گردی و امثال آن باشد پس ماده آفتاب جلوه در صورت آفتاب کرده و درخشندگی از صورت آفتاب است حال اگرچه ما گفتیم که مقام حضرت امیر مقام آفتاب است و عالم تاب است اما مقام خود حضرت امیر مقام عقل

و ماده آفتاب است و مقام حضرت فاطمه مقام صورت آن آفتاب است پس همه درخشندگیها از آن صورت است و از این جهت آن بزرگوار را زهراء گفتند یعنی درخشنده پس مقام صاحب نور و روشن‌فرمایی و تابندگی مقام حضرت فاطمه است و مقام حضرت امیر از آن برتر است پس جمیع عالم به نور حضرت فاطمه برپاست که آخر مقام ائمه است و مقام سایر ائمه از مقام حضرت فاطمه بالاتر است چرا که همه از یک نورند و با وجود این ائمه مردند و حضرت فاطمه زن نسبت به ایشان و خدا در قرآن می‌فرماید الرجال قوأمون علی النساء یعنی مردان قیّم زنانند پس ائمه قیّم حضرت فاطمه باشند و سبب برپایی آن بزرگوار باشند و رجوع امور ایشان به ائمه است پس مقام کل ائمه علیهم‌السلام از مقام باب‌بودن بلکه از مقام معانی هم برتر است بلکه از مقام بیان هم بالاتر است و مجموع این مقامها مقامهای حضرت فاطمه است علیها‌السلام اما مقام باب‌بودن به جهت آنکه باب‌بودن ایشان در مقام صورت ایشان است که به آن صورت فیض‌بخشی می‌کنند چنانکه نوربخشی آفتاب به صورت آفتاب است که درخشندگی آن باشد و این نورها همه از صورت آفتاب ظاهر می‌شود نه از اصل جرم آفتاب و مقام صورت ائمه طاهرین مقام نفس ایشان است که مقام حضرت فاطمه باشد چنانکه بعد هم خواهی دانست و همچنین مقام معانی زیرا که معانی چنانکه فهمیدی مقام صفت‌های کلی است و هرچه هست مقام صفت است و مقام صفت مقام صورت است و مقام صورت باز مقام نفس است نهایت چون کلی است غیب نفس است پس مقام معانی هم مقام غیب حضرت فاطمه باشد علیها‌السلام پس آن بزرگوار است صفت‌های کلی خداوند عالم پس آن بزرگوار است علم خداوند که محیط بر هر چیزی است و قدرت او که مسلط است بر هر چیزی و نور او که روشن کرده است جمیع عالم امکان را و همچنین سایر صفات کلیه خداوند عالم به طوری که گذشت و اما بیان در مقام آن جناب است به جهت آنکه خداوند عالم تا خود را به طور بیان شناساند به کسی کسی او را به آن‌طور نخواهد شناخت و اگر باید شناساند پس باید به مقام ظهور بیاید چرا که تا ظاهر نشود کسی نخواهد او را شناخت و چون لازم شد که در ظهور آید مقام ظهور ائمه علیهم‌السلام مقام حضرت فاطمه است چرا که ایشان مقام نفس را دارند در هر مقام و مقام نفس ظهور است پس مقام بیان هم که در این مقام گفته می‌شود مقام حضرت فاطمه است نهایت مقام حقیقت فاطمه است علیها‌السلام و مقام ائمه علیهم‌السلام از وهم و ادراک و اشاره و عبارت خلایق برتر است پس جمیع مقامهای معرفت در مقام حضرت

فاطمه باشد عليها السلام و تفاضل پیغمبران در معرفت خدا به حسب معرفت ایشان است به حضرت فاطمه عليها السلام آه آه مردم چقدر قصور و تقصیر داشته‌اند در معرفت پیشوایان دین و چگونه ایشان را مثل خود انگاشته بودند حتی آنکه القاب زنان منحوس خود را فاطمة الزماني کردند و نشناختند فاطمه را که هرگاه پیغمبران اولوالعزم خدا را به اعلی فهم و ادراک خود توحید کنند هفتادمرتبه از مقام ظاهر حضرت فاطمه پست تر خواهد بود و به مقام پست آن بزرگوار به اعلی حقیقت خود نمی‌رسند و جمیع علمها و معجزها که پیغمبران را بود از فاضل فیضهای حضرت فاطمه بود که به ایشان انعام کرده بود، عبث نیست که خدا در قرآن می‌فرماید کلا و القمر و اللیل اذ ادبر و الصبح اذا اسفر انها لاحدی الکبر نذیراً للبشر که فارسی آن این است که حق است این سخن به حق ماه و به حق شب چون پشت کند و به حق صبح چون رو کند که آن یکی از آیه‌های بزرگ است و ترساننده بشر است و این در شأن حضرت فاطمه است که می‌فرماید آن یکی از آیه‌های بزرگ است و نذیر بشر است چنانکه آیه‌های بزرگ ائمه‌اند و آن یکی از ایشان است و نذیر و حجت از برای بشر است چنانکه ائمه نذیر بودند صد هزار افسوس که این کتاب فارسی است و الا می‌دیدید مناسبت این کلمه‌ها را که چرا قسم به ماه خورده است خدا و به شب و صبح درباره اثبات حق فاطمه عليها السلام و خداوند حضرت فاطمه را قیّمه در قرآن نامیده است که می‌فرماید در سوره لم یکن و ذلک دین القیّمه یعنی این دین فاطمه است چون قیّم بر خلق آسمان و زمین است و قیوم بر آنهاست چنانکه ائمه قیّمند به نص آیه قرآن پس فاطمه و ائمه از یک جنسند و او هم حجت و ولی خداست و قیّم و قیوم بر خلق آسمان و زمین است و آنچه در قسمت دوم کتاب بلکه اول هم و آنچه اینجا شنیده‌ای از فضائل و مقامات و کمالات جمیعاً مقام آن بزرگوار است چرا که تا از ایشان چیزی ظاهر نمی‌شد ایشان شناخته نمی‌شدند و پیدایی ایشان به حضرت فاطمه است عليها السلام و ایشان هم پیدایی خدا هستند و جمیع صفات و کمالات خداوند در ایشان و از ایشان به ایشان ظاهر می‌شود پس جمیع صفاتهای خداوند هم در ایشان آشکار شده است ولی آشکاری ایشان به حضرت عصمت عظمی و صدیقه کبری حضرت سیده‌النساء است صلوات الله علیها و می‌ترسم که تو خیرالنساء و سیده‌النساء را گمان کنی که بهتر زنان و خاتون زنان مقصود است و خاتون این زنان و بهتر این زنان که هیچ فخری نیست که کسی برای حضرت فاطمه آن را لقب قرار دهد و اگر می‌خواهی بفهمی به طور اختصار

عرض می‌کنم که مقصود از نساء جمیع اهل عالم امکان است از چندین جهت اولاً که جمیع خلق از شعاع نفس ایشان و پهلوی چپ ایشان خلق شده‌اند و این صفت زن است چرا که اثر هر صاحب اثری از طرف آخر مرتبه آن خلق می‌شود چنانکه نور آفتاب از صفت آفتاب که آخر مرتبه آفتاب است خلق می‌شود پس جمیع خلق از آخر مرتبه ایشان که شعاع نفس ایشان باشد خلق شده‌اند پس ائمه رجالد و سایر خلق نساء و این است که در قرآن ایشان را رجال خدا نامیده است آنجا که فرموده رجال لاتلهیهم تجارة و لابیع عن ذکر الله و از این جهت گفتیم یک معنی الرجال قوامون علی النساء که فارسی آن این است که مردان قیّم امر زنان می‌باشند یعنی آل محمد قیّم امر جمیع عالم می‌باشند چرا که همه نسبت به ایشان زنند. وجه دیگر آنکه ماسوی همه نسبت به ایشان مفعولند و ایشانند علت فاعلی کل ملک پس ایشان رجالد و سایر ملک نساء. وجه دیگر ایشان ذات در کل ملکند و سایر صفات ایشان پس ایشان رجالد و سایر نساء و از این جهت در عربی که فرق مابین لفظ زن و مرد می‌گذارند خدا را به لفظ مردان می‌گویند چرا که خدا فاعل است و ذات است و باقی صفات. به هر حال پس حضرت فاطمه اگرچه مؤثر در کل ملک است اما نسبت به مقام ائمه زن است و جمیع ملک همه اثرند پس نسبت به ایشان همه زنند و صاحبان عقل ناقص و نفسها و قوه‌های ضعیف پس حضرت فاطمه بهتر کل زنان است و خاتون کل زنان یعنی بهتر ملک خدا و خاتون ملک خدا پس جمیع پیغمبران در زیر مقام آن بزرگوار افتاده‌اند و او سیده و خیر همه شد صلوات الله علیها پس بفهم و دیگر مثل جهال گمان مکن که سیده نساء العالمین یعنی خاتون همین زنان، معلوم از این زنان که *سهل سرکه می‌خواهد که از آب ترش‌تر باشد* و یک مرد خوب از این زنان بهتر است حال گمان می‌کنی که فضلش مثل حضرت فاطمه شد حاشا پس اوست سیده زنان عالم یعنی مفعولهای عالم و اثرهای عالم و کسانی که قوی و عقل و نفسشان نسبت به ایشان ضعیف بود و کسانی که در جمیع امور تابع وجود ایشانند پس به همین معنی است که گفتیم زنان پیغمبر ﷺ ائمه‌اند و امّ المؤمنین ائمه طاهرین می‌باشند و این زنان ظاهر در ظاهر امّ المؤمنین خوانده شدند و حقیقه امّ المؤمنین حضرت امیر است چرا که چنانکه فهمیدی زن آن است که از نفس کسی خلقت شده باشد و وجودش تابع وجود مردش باشد و هر فیضی که به او می‌رسد به واسطه مردش برسد و در علم و عقل و نفس و قوه هم تابع مرد و ضعیف‌تر از مرد باشد و صفت و صورت و ظهور مرد باشد و

قوام مرد به او باشد و تو می دانی که ائمه از نفس پیغمبر خلق شده اند به دلیل آیه انفسنا و انفسکم و می دانی که همه تابع پیغمبرند در همه صفات و صورت و ظهور اویند در همه جا و خدا می فرماید خلق لکم من انفسکم ازواجاً یعنی از نَفَسهای شما برای شما جفتها آفریده و از نفس پیغمبر جفتی جز حضرت امیر خلق نشده است پس جفت پیغمبر است به نص آیه قرآن و خدا می فرماید النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم یعنی نبی سزاوارتر است به مؤمنین از خود مؤمنین و جفتهای او مادران مؤمنین می باشند و تو می دانی که جفتی که از نفس پیغمبر خلق شده باشد جز ائمه نیستند پس ایشان مادر مؤمنین می باشند و امّ المؤمنین اصلی حقیقی ایشانند و از این جهت در احادیث بسیار رسیده است که پیغمبر ﷺ فرموده است که انا و علی ابوا هذه الامة یعنی من و علی پدر و مادر این امت هستیم پس مادر این امت حضرت امیر است پس امّ المؤمنین اوست به هر حال که ائمه جفت اصلی پیغمبرند و مادر اصلی و از آن طرف خلفا ادعای مادری کردند چرا که خود را جفت پیغمبر خواندند و مردم ایشان را جفت پیغمبر شمردند و ادعای امامت که مقام زنی و مقام جفتی بود کردند لکن جفت کافر بودند مثل عایشه در ظاهر و حفصه پس در باطن هم ایشان مطابق ظاهر ادعای جفتی کردند و جفت ظاهری هم بودند پس ایشان امّ المؤمنین هستند اما دو مؤمن هست یکی مؤمن به خدا یکی مؤمن به شیطان پس ائمه هدی ﷺ امّ المؤمنین می باشند اما مؤمنین به خدا و رسول و به حق و خلفا امّ المؤمنین هستند اما مادر مؤمنین به شیطان و مخالف رحمن و هر دو طایفه مادر می خواهند چه کنند پس رحمت به شیر مؤمنان و مؤمنان به حق که چه شیر طاهری خوردند و لعنت به شیر مخالفان که چه بدشیر بودند و ملعون.

باری برویم بر سر مطلب که حضرت فاطمه علیها السلام سیده النساء بودند و مقصود سیده کل ملک است و این است فضل و نمی دانم این خلق منکوس چقدر از فضائل این سادات غافل بودند و هستند و اگر بفهمی می دانی که خدا چقدر منت به این کتاب بر سر خلق دارد و له الحمد و المنّ و الشکر الحمد لله رب العالمین که بر دست این فقیر بی بضاعت جاری می فرماید این هم متی عظیم بر سر این ائیم است الحمد لله رب العالمین.

پس از آنچه عرض شد که آن بزرگوار اصل و منشأ جمیع معرفتها و یقینها و علمها و فیضها و مددها که به کل می رسد می باشند حتی پیغمبران و اوصیاء ایشان و ملائکه مقربان و نیستند جمیع ملائکه و پیغمبران در نزد حضرت فاطمه علیها السلام مگر مثل طفل ابجدخوانی که

منتظر آن است که استادش بگوید که بگو الف بگوید الف بگو باء بگوید باء و تا نگوید هیچ نداند پس پیغمبران اولوالعزم در جمیع امر و نهی و شریعت و علمها و کتابهای آسمانی و وحیها چشمشان به عطای حضرت فاطمه بود که از او چه انعام شود قوم خود را خبر کنند و همچنین ملائکه مقرب جمیعاً از آن فیض یاب می‌باشند آیا نمی‌دانی که وحی به حضرت جبرئیل به واسطه عزرائیل می‌رسید که عزرائیل او را خبر می‌داد و به او به واسطه اسرافیل می‌رسید که اسرافیل عزرائیل را خبر می‌داد و به او به واسطه میکائیل می‌رسید که میکائیل به حضرت اسرافیل می‌گفت که خدا چنین و چنین می‌فرماید به عزرائیل بگو که به جبرئیل بگوید که او به پیغمبران بگوید که چنین کنند و چنین گویند اما به حضرت میکائیل از لوح محفوظ می‌رسید و قدری از لوح از برای او آشکار می‌شد و او آن را می‌خواند و خبر به اسرافیل می‌داد و آیا نمی‌دانی که مقام لوح محفوظ مقام حضرت فاطمه است و سینه مقدس او لوح محفوظ بود و مقام حضرت امیر مقام قلم است که به اذن خدا در لوح سینه مقدس او نگاشته است شکل ماکان و مایکون را و علم اولین و آخرین را در سینه همایون او نقش فرموده است پس معنی ن و القلم و مایسپرون نون حضرت پیغمبر است ﷺ به دللهایی که اینجا طول می‌کشد و قلم حضرت امیر است ﷺ و مایسپرون مقام علم حضرت فاطمه است ﷺ و جمیع چشمه‌های علوم همه از عطای آن بزرگوار جاری است مختصر کنم جمیع آنچه به خلق می‌رسد از خلق و رزق و حیوة و موت جمیعاً به واسطه آن بزرگوار است و سایر ائمه از آن مقام برترند و کسی به ایشان نمی‌رسد و آنچه عرض شد قطره‌ای از دریای فضائل آن بزرگوار نبود اما چون مقام مقتضی شد فی‌الجمله قلم را اذن جولان دادم و یک میدانی جولانی زد و الا کجا گوشه‌ای که بتواند بشنود و کجا چشمی که بتواند ببیند و کجا زبانی که بتواند بگوید،